

روث



در خلال دوران داوران قحطی شدیدی رخ داد

شخصی از اهالی آفرات به نام الیمک
(یعنی «خدا پادشاه است») از بیت لحم به موآب که سرزمینی در
شرق رود اردن است، نقل مکان کرد...

تصمیم او کمی عجیب بود. برای مدتی طولانی اهالی موآب با
خشونت با گاندان الیمک رفتار می کردند، چرا که گاندان الیمک
مردم موآب را فرزندان نسل زه زاده می دانستند.



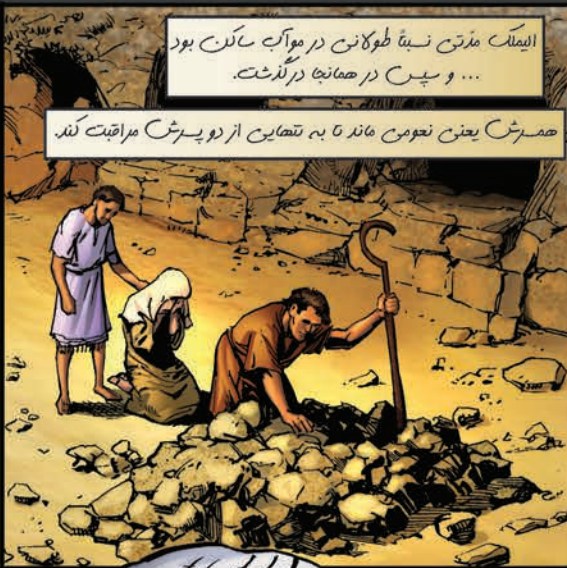
به نظر الیمک مرد قدرتمندی بود. به همین دلیل وقتی قوم خودش را ترک کرد و رفت سایر قوم احساس کردند به آنها خیانت و بی احترامی شده است.

از همه بدتر اینکه عده ای معتقد بودند که او به جای
اعتقاد به خدای اسرائیل به او بی وفایی کرده و
اعتقادش را بر خدایان موآب گذاشته است.



الیمک مدتی نسبتاً طولانی در موآب ساکن بود
... و سپس در همانجا درگذشت.

همسرش یعنی نعمون مانند تا به تنهایی از دو پسرش مراقبت کند.



نام همسر الیمک، نعمون (یعنی شیرین) بود. آنها دو پسر به
نام های محلون (یعنی مریض) و لیلیون (یعنی هار رفتی) داشت.



آنها نیز ثابت کردند که مانند پدرشان زیاد به قوم خود... یا به قوانین خود وفادار نبودند.
لیلیون با دختری موآبی به نام غرفه و محلون با دختری موآبی به نام روت ازدواج کرد.

شاید روت خیلی زیبا روی نبود ولی بطور
قطع بانویی از خود گذشته بود.



ولی هیچ فرزندی برای شوهرش به دنیا نیاورد





پس هر دو پسر ایملک و نعمیخ نیز در گذشتند. در جامعه و دنیای که ارزش زیادی برای زنان قائل نبود، سه بیوه، که یک شان هم من بودند بدترین حالت ممکن را پیدا آوردند.



مامان نعمی جان،
چرا داریم وسایمون رو
بسته بندی می کنیم؟

کیا
قرار بریم؟

برمی گردیم سرزمین یهودا.
قبردار شرم که قحطی عموم شده.
پس هیچی نیست که ما رو اسیر
این سرزمین بکنه.



و بنا براین ...



قبل
از رفتن بگذارید
پیوسته مان.

نه!
نه!



ایته، در مسیر راه شان، ایده ای
تازه ای به ذهن نعمی رسید.

فرزند نام،
شما نسبت به من و
قاتوداه ام بسیار مهربان
پوده اید ...

... اقا باید نزد قاتوداه هایتان
در موآب باز گردید!

باشد که خدا شما
را برکت دهد و شوهران
قدیری برایتان بفرستد.



مامان نعمی،
ما دوست داریم با شما
باشیم!

ما هم با
شما نزد قوم شما
خواهیم آمد!



عرفه مادر شوهرش را بوسید و با او خدا حافظی کرد ...
اما روت به او چسبید.



پس آنها با هم آنجا را ترک کردند و در اوایل فصل برداشت محصول به بیت لحم رسیدند.



اگر چه نعمت هنوز یک قطعه زمین در بیت لحم داشت که جز اموال ایملک بود اما خانه‌ای برای خودش نداشت. پس همراه با روت در یک چادر ساده زندگی را شروع کردند.

مامان نعمی، باید از یه جا فوراک پیدا کنیم. اجازه میدی برم از جوهایی که روی زمین ریخته جمع کنم؟ شاید کسی پیدا بشه که بقواد کمکمون کنه.

برو، دفتر ولی فیلی مراقب باش ... یعنی وقتا دروگرا فیلی آدمای فشنی هستن!

قانون این بود که دروگران نباید محصولات کشاورزهای زمین را جمع می‌کردند ...

به این ترتیب نیازمندان و خارجی‌ها می‌توانستند خوشم‌های بجا مانده را برای خودشان جمع کنند.

روت هم نیازمند بود و هم خارجی ... و هیچ منبع درآمد دیگری هم نداشت تا شلوم خودش و نعمی را سیر کند.

همانطور که می‌رفت به زمین یکی از بستگان ایملک رسید!

او مرد بسیار محترمی در بیت لحم بود. نامش یوعز (یعنی در او قوت است) بود.

در همان لحظه یوعز هم از بیت لحم سر رسید و به دروگرانش سلام گفت ...

فرزند انم ... خداوند با شما باد!

یوعز، سرور عزیزمان، خدا تو را برکت دهد!



روت به شرت تحت تاثیر قرار گرفت و پیش روی بوغر به روی بر زمین افتاد...

سرورم، چرا با من که یک فارسی هستم، اینقدر با محبت رفتار می کنید؟

اخبار تمام کارهایی که برای مادر شوهرت کرده ای به گوشم رسیده ... و نیز اینکه چگونه خانه و کاشانه ات را پشت سر گذاشتی تا در سرزمینی غریب از او مراقبت کنی!

برای اینکه با من مانند یکی از افراد خودتان برخورد کردید، سپاسگزارم سرورم!

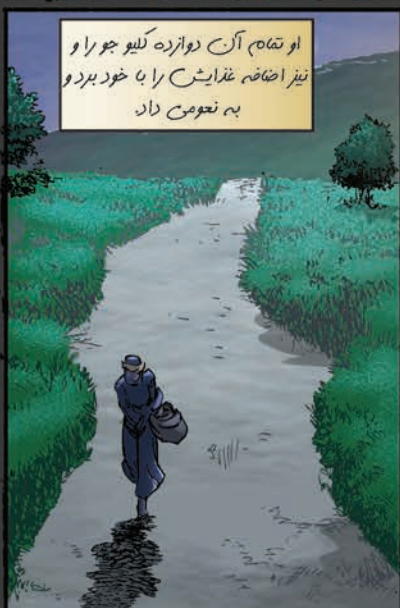
باش که فراوند، فدای اسرائیل، برای فراکاری عظیمت تو را پاداش دهد! زیر بال های فراست که پناه گرفته ای!

کم کم بعد ... موقع ناهار ...

بیا دقتم و غذا بخور. کمی از این نان بردار و در غذا فرو کن.

به این ترتیب روت همراه با دروگران آنقدر غذا خورد که کاملاً سیر شد. کم کم هم غذا اضافه آورد.

سپح بلافاصله دوباره مشغول خوش چینی شد.





باشد که فراوند برای آنچه که
آن مرد عزیز امروز انجام داد،
او را برکت دهد.

راستی
روث ... می‌دونی معنی
این چیه؟ اینکه که فراوند ما رو
فراموش نگذره!
بوعز یکی از بستگان
نزدیک ماست ... که باید مسئولیت
ما را به‌عمره بگیرد.



این خبر فوقیه دقت‌م ... درسته ...
نزدیک فام‌های جیون و دروگراش باش که
مواظبت باشن.



مامان نعمی ... فقط برای امروز که
نبود ... اصرار کرد که هر روز تا آخر فصل
درو برم و تو مزه‌اش فوشه‌بینی کنم و
همیشه نزدیک دروگراش باشم.



پس روث تا انتهای فصل درو جو و
گندم در کنار کارگران بوعز بود

و کارکنان به مادر شوهرش وفادار بود و هر چیزی را
که بدست می‌آورد با او تقسیم می‌کرد.



فکر کنم بهترین گزینه
خودم باشم.

بالاخره هر چی
نباشه ... اون خامیل
ماست دیکه، مگه نه؟



یک روز عصر ...

دقترم، باید
یه کاری بلدیم که بعد
از رفتن من وضعیتت
مناسب تر بشه.



کوش کن دقترم ... او امشب
تو فرمگاه کار می کنه ...
خودت رو خوب بشور ...
عطر بزن ...
لباس مناسب تخت کن
... و به فرمگاه برو.



باشه ...
باشه ... کاری رو که
گفتی انجام می دم ...



مواظب باش تا کارش
تموم نشه، تو رو نبینه ...

خواست باشه ببینی
کجا میره بفوايه ...

فطر این کار زیاده ...
ولی خیلی مهمه که بتونم
یه شوهر خوب واسه
روت پیدا کنم!

بعرش برو، روی انداز
رو از رو پاهاش بزن کنار ... و
پایین پاهاش بفوايه ... اونوقت
بخت میگه باید چیکار بکنی.

اندکی بعد...

می ترسم ...
ولی باید این کار رو
بکنم تا بتونم به مادر
شوهرم کمک کنم ...

کمکم کنم که
فوتاده! ش رو
دوباره سر پا ببینم!



پس از آنکه یوغز به خواب
رفت، روت به آرامی رفت و در
پایین پاهای او دراز کشید.



در نیمه های شب، تا گهلاخ یوغز
از خواب پرید و با وحشت دید که یک
زن پایین پاهای او
دراز کشیده است!

تو ... تو ...
تو کی هستی؟
تو کی هستی؟

سرورم، کنیز شما
روت هستم.



دقترم خدا برکتت بده ...
تو به دنبال یک مرد جوان،
چه فقیر و چه غنی نرفتی.

این بیشتر از تمام
کارهایی که برای نوعی
انعام رادی نشون
هیده که مقدر به اون
وفا داری!



لطفاً من رو زیر پوشش خودتون
بگیرین و این کنیز خودتون رو به
همسری بپذیرین ...
آه شما یکی از نزدیک ترین
پسگان من هستین و
مفاقت من بعوره ی شماست.





ولی، اگر چه من از یسکان نزدیک شما هستم، با این وجود یک غامیل دیگر هست که از من به شما نزدیک تره. فردا صبح میرم پیش بینم اجازه ی تو رو میبره.

آله خودش بفواد مسئولیت تو رو بپذیره، که هیچ.



نگران نباش دقترم ... همه کارهایی رو که لازمه انجام میدم. همه ی مردم ارزش کارهای تو رو دیدن و می دونن.



پس روت تا پیش از سپیده دم آکبه ماند ... پس بوغر برایش چنین دعا کرد ...

آه ای فراوند ... تو شاهد هستی که من روت را لمس هم نکردم ...

پس اجازه بده کسی نفهمد که او شب را در اینجا گذرانید ... باشد که من باعث بی حرمتی به نام تو نشوم.



دقترم، حالا همینجا بگیر بفواد تا صبح. این موقع شب بیرون امنیت نداره. مسئولیت تو رو بپذیره، به خیالت فراوند سوگند که من این کار رو انجام خواهم داد.



پس روت به بیت لحم بازگشت.

دقترم عزیزم، چی شد؟



پس بوغر آنگذر که روت می توانست حمل کنه به او غلات داد ... این هدیه علامت خوبی بود برای نعمتی که بضمه بوغر به روت بی حرمتی نکرده بلکه با برکت او را برنگردانده است.

روت همه چیز را برای نعمتی تعریف کرد...

روت ... فلا صبور باش
... امروز این مرد تا این
موضوع رو حل نکنه،
آروم نمی‌گیره.

... بوعز این شش پیمانه جو رو هم
دار و لغت نباید دست فالی برگردم!

دقیقا همین هم شد ... بوعز مقیما به سمت دروازه ی شهر
رفت تا به آن یکی فامیل دیگر روت ملاقات کند.

بیا اینجا
دوست من ...
اینجا بنشین.

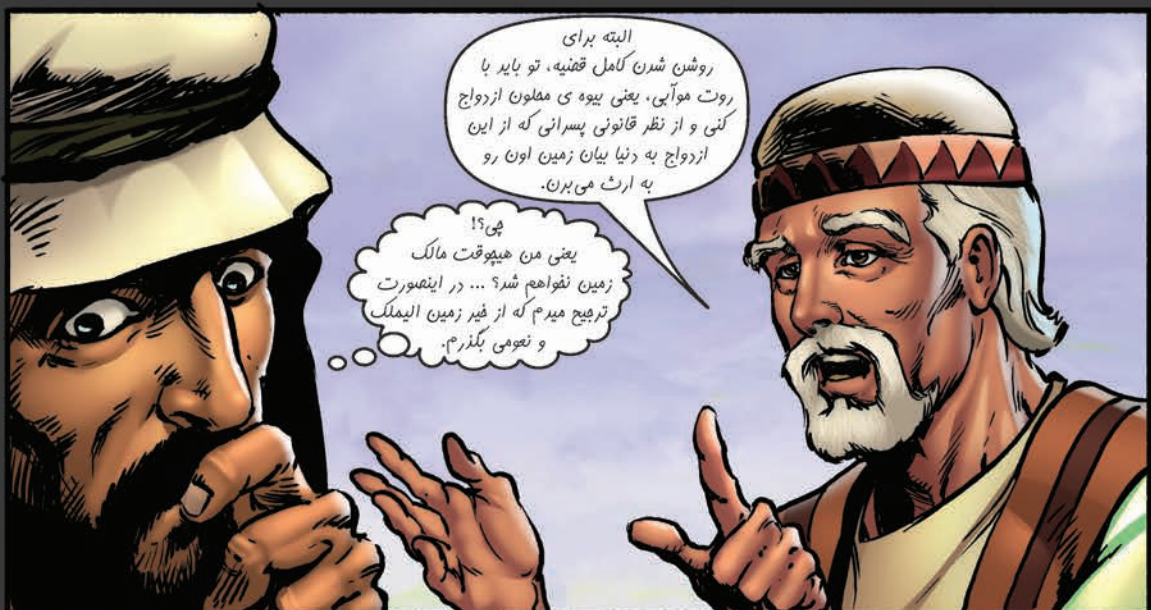
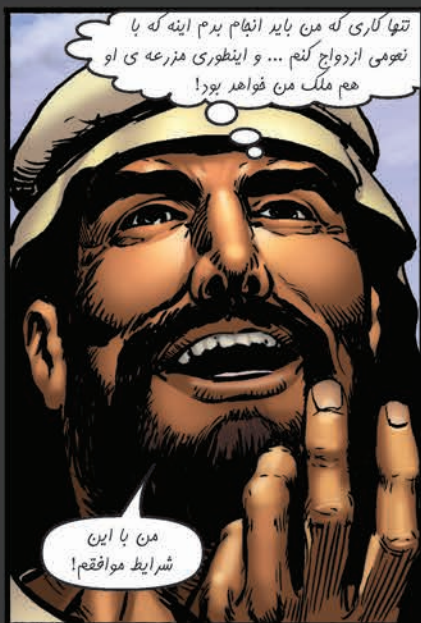
اوه ...
آها ... سلام
بوعز خان.

باید به
موضوعی رو با
هم حل کنیم.

پس بوعز از ده نفر از رهبران شهر هم دعوت کرد که به آنجا
پیوندند. (این ده نفر از رهبران طایفه بودند و یا رهبران
خانواده‌هایی که نقش رهبری بیت‌لحم را برعهده داشتند.)

سپاسگزارم برادران
عزیزم. خواستم موضوع مهمی
را در حضور شاهدان یا فامیل
عزیزم مطرح کنم.

نعمتی
از موآب بازگشته و در
مرد است که قطعه زمین
الیمک را بفروشد.





من همین تعذر کردم که با روت
موایی ازدواج کنم تا نام قاندران او
زنده بماند.

شما شاهد من هستید که من از نوعی تمام اموال
ایلمک و پسرانش را فریدم!



... و تو
این کار را صادقانه
و در حضور همگان انجام
داری تا جای شک و
شبهه‌ای باقی نماند.

... از طریق ازدواج با
این بیوه ی یوان، زمین
را در قاندران ایلمک
شفق کردی ...

تو به این وسیله
حرمت قاندران را
نگاه داشتی ...

بله!
ما شاهد هستیم.



امروز
همه ی شما
شاهدین من
هستید.



باشد که فراوند روت را مانند راهیل
و لیه برکت دهر و فرزندان او پدران
دوازده طایفه شوند.

باشد که قانه ی تو
پر از فرزندان باشد که فرا
به تو و روت می‌بشند همانند
قانه فارص که از یهودا و
تمار به دنیا آمد.

به این ترتیب، بوغر و روت ازدواج کردند... و آنچه او از شوهر
اولش فرزندی نداشت، خدا به روت پسر بخشید...



مبارک بار فراوندی
باشد که نام فرزند
که تو را تنها و بی کسی تو در سراسر اسرائیل
گذاشته است. مشهور گردد.



آری!
برای نوعی پسری به دنیا
آمده است!!!

... و آنها او را عوبید (یعنی خادم) نامیدند.



فرا در ایام پیری تو
همه چیز را تازه ساخته
است و مراقب تو بوده
است ...

... این عروس مهربان تو از هفت پسر
برایت بهتر است و برای تو نوه‌ای بر دنیا
آورده است.

شجره‌نامه کی خاندان فارص یعنی پدر مشهورترین خانواده کی یهودا اینست...



نحشون پدر
سلمون ...

فارص پدر
حصرون بود...

عوبید پدر یسی ...

سلمون پدر
بوغر ...

حصرون پدر
راحم ...

امیدارک پدر
نحشون ...

بوغر پدر عوبید
بود ...

راحم پدر امیدارک ...

یسی پدر یادشاه بزرگ
اسرائیل یعنی داوود بود

به این ترتیب روت و بوغر از اجداد عیسی می‌باشند